



قند و پند پارسی درس زندگی

در شماره‌ی قبل، از ناصر خسرو علوی قبادیانی گفتیم و از سفرنامه‌ی او پاره‌هایی را نقل کردیم. اینک به اثر ارجمند دیگری در زبان فارسی می‌پردازیم که درست هم‌زمان با ناصر خسرو، ولی نه در شمال افغانستان امروز، یعنی بلخ و بامیان، بلکه در شمال ایران امروز، یعنی گیلان و مازندران، و دقیق‌تر بگوییم، استان گلستان کنونی، پا به عرصه‌ی زبان و ادبیات مکتوب فارسی گذاشت، و آن قابوس‌نامه است.

قابوس‌نامه یکی از آثار بسیار ارزشمند و دل‌انگیز زبان فارسی در قرن پنجم است. نویسنده‌ی آن **عنصرالمعالی کیکاوس**، از امیران زیاری و داماد سلطان محمود غزنوی بود و این کتاب را چنان‌که خود گفته است، به مثابه‌ی **درس زندگی**، یا پندنامه‌ای، برای فرزندش **گیلان‌شاه** نوشت. قابوس‌نامه از زیباترین و روان‌ترین و در عین حال فاخرترین نثرهای فارسی بازمانده از عصر طلایی تمدن ایرانی است و تا امروز که حدود هزار سال از آن می‌گذرد، همچنان تازه و زنده باقی مانده است.

در ارزش این اثر همین بس که شادروان **ملک‌الشعرا ی بهار**، در کتاب «سبک‌شناسی» خود آن را «مجموعه‌ی تمدن اسلامی پیش از مغول» می‌داند.

قابوس‌نامه کتابی است در چهل و چهار باب. نویسنده در هر باب یکی از آداب زندگی، و بیش از آن، یکی از مشاغل یا فنون زندگی در آن عصر را برای پسرش شرح داده است. در این صفحات محدود می‌کوشیم تا حد امکان شما را با این نثر دل‌ویز و عبارت‌هایی از چند باب آن آشنا کنیم.

«بدان ای پسر که سپاس خداوندِ نعمت واجب است بر همه کس؛ بر اندازه‌ی فرمان نه بر اندازه‌ی استحقاق؛ که اگر همگی خویش شکر سازد، هنوز حق شکر یک از هزار جزو نگزارده باشد. و چون گفتی که من بنده‌ام، در بندِ بندگی باید بود و چون گفتی که او خداوند است، در زیر حکم خداوند باید بود.

باب سوم، در سپاس داشتن از خداوند نعمت

عبدان ای پسر که مردم بی‌هنر دائم بی‌سود بود؛ چون مغیلان^۳ که تن دارد و سایه ندارد. نه خود را سود کند و نه غیر را. بزرگی خرد و دانش راست، نه گهر و تخمه^۴ را. و بدان نام که پدر و مادر نهند، همداستان مباحث که آن نام [تنها] نشانی باشد. نام آن باشد که به هنر بر خویشتن نهی^۵ تا از نام جعفر و زید و عمرو و عثمان و علی به استاد و فاضل و حکیم اوفتی.

باب ششم، در فزونی گهر از فزونی خرد و هنر^۶
 ع ای پسر، هر چند توانی پیر عقل باش. نکویم که جوانی مکن، لکن جوانی خویشتن دار^۷ باش و از جوانان پژمرده مباحث، که جوان شاطر^۸ نیکو بود. و نیز از جوانان جاهل مباحث که از شاطری بلا نخیزد و از جاهلی بلا خیزد. بهره‌ی خویش به حسب طاقت خویش از روزگار خویش بردار که چون پیر شوی. خود نتوانی

باب نهم، در پیری و جوانی

و در معرکه^۹، تا گامی پیش توانی نهادن، هرگز گامی باز پس منه. و چون در میان معرکه و خصمان گرفتار آمدی، از جنگ میاسای^{۱۰} که از چنگ خصمان به جنگ توانی رستن؛ تا در تو حرکات روزبهی^{۱۱} همی بینند، ایشان نیز از تو همی شکوهمند^{۱۲}. و البته مترس و دلیر باش که شمشیر کوتاه به دست دلیران دراز گردد.

باب بیستم، اندر کارزار کردن

ع و اما ای پسر، بدان و آگاه باش که اگر ضعیف^{۱۳} و خانه خواهی خریدن، و هر چه خواهی خرید و فروخت، حد شرا و بیع^{۱۴} نگه دار. هر چه خری، در وقت کسادی خر و آنچه فروشی در وقت روایی فروش. و از سود طلب کردن عیب مدار، و از مکاس کردن^{۱۵} غافل مباحث که مکاس و تعبیر نیمی از تجارت است.

باب بیست و چهارم، در خریدن ضیاع و عقار

ع اگر پسریت آید، ای پسر، اول چیزی که باید، نام خوش بر او نهی که از جمله‌ی حق‌های پدران بر فرزندان یکی آن است که او را نام خوش نهند. دوم آنکه به دایگان عاقل و مهربان سپارد. و قرآنش بیاموزی تا حافظ قرآن شود. و چون بزرگ‌تر شود، اگر رعیت باشی، وی را پیشه‌ای بیاموزی و اگر اهل سلاح باشی، به معلم سلاح دهی^{۱۶} تا سواری و سلاح شوریدن^{۱۷} بیاموزد.

باب بیست و هفتم، در حق فرزند و حق شناختن

ع بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند، ناگزیر باشند از دوستان؛ که مرد اگر بی‌برادر باشد، بد که بی‌دوست؛ از آنچه حکمیت را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به!

باب بیست و هشتم، در آیین دوست گرفتن

ع پس اگر پادشاه باشی پادشاهی پارسا باش و چشم و دست از

حرم مردمان دور دار و اندر هر کاری رأی را فرمان بردار خرد کن، و اندر هر کاری که بخواهی کردن، نخست با خرد مشورت کن که وزیرالوزرای^{۱۸} پادشاه خرد است.

باب چهل و دوم، در آیین و شرط پادشاهی

ع حکایت

به روزگار خسرو [آنوشیروان] اندر وقت وزارت بزرجمهر، رسولی^{۱۹} آمد از روم. خسرو بنشست، چنان که رسم ملوک عجم بود، و رسول را بار داد. وی را با رسول بارنامه^{۲۰} همی بایست کند به بزرجمهر؛ یعنی که مرا چنین وزیری است. پیش رسول با وزیر گفت: ای فلان، همه چیز در عالم تو دانی؟ بزرجمهر گفت: نه، ای خدایگان! خسرو از آن طیره شد^{۲۱} و از رسول خجل گشت. پرسید که پس همه چیز که داند؟ بزرجمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.

باب ششم، در فزونی گهر از فزونی خرد و هنر

پی‌نوشت‌ها	
۱. آن اندازه که حق خداوند است	۱۰. عقب‌نشینی نکن
۲. تمام وجود خود را	۱۱. جسارت و تلاش
۳. خار مغیلان	۱۲. می‌ترسند
۴. اصالت و نژاد	۱۳. ملک و املاک
۵. باید به هنر خودت نامدار شوی، نه به اسم ظاهری‌ات.	۱۴. قواعد خرید و فروش
۶. خرد و هنر سبب برتری اصل و نسب می‌گردد.	۱۵. چانه زدن
۷. با تقوا و شریف	۱۶. جنگاور
۸. چابک و بانشاط	۱۷. سلحشوری و شجاعت
۹. میدان جنگ	۱۸. وزیر اعظم
	۱۹. سفیر
	۲۰. معرفی با افتخار
	۲۱. روتزش کرد

شعر

در تاریخ زبان و ادب فارسی، عصر غزنویان درخشان‌ترین است. در این عصر، نه‌تنها در نثر، بزرگانی چون ناصر خسرو و بیهقی و عنصرالمعالی و دیگران دارد، بلکه در شعر نیز قله‌های سترگی دارد که فردوسی بلندترین آن‌ها و شاعرانی چون دقیقی و فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی و عنصری بلخی دیگر قله‌های آن به شمار می‌روند. در اینجا برای شما یکی از قصیده‌های فرخی را با تلخیص آورده‌ایم. این قصیده را فرخی در مدح یکی از امیران زمان خود سروده است و سرشار از بدایع و اغراق‌های شاعرانه‌ای است که نظامی از آن به «دروغ» تعبیر می‌کند؛ لذا در صنعت شعر فارسی در حد عالی قرار دارد.

چون پرنده نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پرنیان^۲ هفت‌رنگ اندر سرآرد کوهسار
 خاک را چون ناف آهو مُشک زاید بی‌قیاس^۳

بید را چون پَر طوطی برگ روید بی شمار
 دوش وقت نیم‌شب بوی بهار آورد باد
 حیداً باد شمال و خرمایه بوی بهار
 باد گویی مُشک سوده دارد اندر آستین
 باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار
 باغ بوقلمون لباس و راغ بوقلمون نمای
 آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار
 داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
 کاندرو از نیکویی حیران بماند روزگار
 بر در پرده سرای خسرو پیروز بخت
 از بی داغ آتش افروخته خورشیدوار
 مرکبان داغ نا کرده قطار اندر قطار
 خسرو فرخ سیر بر باره‌ی دریاگذار
 ازدها کردار پیچان در کف رادش کمند
 چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار
 ای جهان آرای شاهی کز تو خواهد روز رزم
 پیل آشفته امان و شیره شوزه زینهار
 چون تو از بهر تماشا بر زمینی بگذری
 هر بنایی زان زمین گردد بنای افتخار
 افسر زرین فرستد آفتاب از بهر تو
 همچنان کز آسمان آمد علی را ذوالفقار
 هر نباتی کز سر گور دقیقی بر دم
 گر بپرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار
 تا نگردد باد خاک و ماه مهر و روز شب
 تا نگردد سنگ موم و سیم زر و لاله خار
 تا کواکب را همی فارغ نبیند کس ز سیر
 تا طبایع را همی افزون نیابند از چهار
 بر همه شادی تو بادی شادخوار و شادمان
 بر همه کامی تو بادی کامران و کامگار
 بزم تو از ساقیان سرو قد چون بوستان
 قصر تو از لعبتان قند لب چون قندهار

پی‌نوشت‌ها

۱. حریر
۲. پارچه ابریشمی
۳. بی حساب و اندازه
۴. آفرین
۵. خرم باشد (وجه دعایی)
۶. ساییده
۷. عروسک
۸. رنگارنگ
۹. محل داغ زدن اسبان
۱۰. داغ کردن و نشان گذاشتن روی اسب
۱۱. اسب
۱۲. همچون ازدها
۱۳. جوانمرد
۱۴. دقیقی طوسی شاعر عهد غزنوی
۱۵. تا زمانی که (تا روزگار باقی است)
۱۶. طبیعت‌های چهارگانه در مزاج انسان (خشکی، تری، گرمی، سردی)

منابع

۱. درس زندگی، گزیده‌ی قابوس‌نامه (۱۳۷۴). انتخاب و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. انتشارات سخن. تهران چاپ سوم.
۲. سخن‌گستر سیستان، گزیده‌ی اشعار فرخی سیستانی (۱۳۷۷). انتخاب و توضیح دکتر سید محمد دبیر سیاقی. انتشارات سخن. تهران. چاپ سوم.
۳. از انشا تا نویسندگی (۱۳۹۵). جعفر ربانی. انتشارات مدرسه. ویرایش دوم.



چند نکته با آموزگاران

چون ما در کشوری هستیم که چند زبانه است و همه دانش‌آموزان زبان مادری‌شان فارسی نیست، بهتر است که در درس و بحث زبان شکسته به کار نبریم. مسئله‌ی دیگر اینکه ما [آموزگاران] خودمان هم باید ششم زبانی خود را تقویت کنیم. تا ششم زبانی خودمان را تقویت نکنیم، نمی‌توانیم این را به دانش‌آموزان منتقل کنیم. ششم زبانی را از چه راهی می‌شود تقویت کرد؟ از راه خواندن و شنیدن سخنان سالم و سخنان درست. یعنی ما باید مطالعه کنیم. زبان فارسی از دوره‌های دچار انحطاط شد که تتبع در آثار گذشتگان رو به ضعف نهاد. دبیران ما اکنون به مطالعه‌ی آثار گذشتگان کمتر رغبت نشان می‌دهند. به جرئت می‌توان گفت که از فارغ‌التحصیلان، حتی دوره‌ی دکتری ادبیات، انگشت‌شمارند کسانی که سراسر شاهنامه را خوانده باشند، تمام حقیقه‌ی سنایی را خوانده باشند، تمام مثنوی را خوانده باشند، تمام منطق‌الطیر عطار را خوانده باشند. این آثار واقعا گنجینه‌های پرمایه‌ای هستند. بسیاری کسانی که بر ما رشک می‌برند که می‌توانیم آن‌ها را در زبان اصلی - که زبان مادری ماست - بخوانیم. آرزو می‌کنند کاش زبان مادری‌شان زبان فارسی می‌بود و می‌توانستند **حافظ، مولانا و فردوسی** را در زبان اصلی بخوانند و لذت ببرند. ایران‌شناسان، هر قدر هم محقق باشند، ششم زبانی ما را ندارند. نمی‌توانند لطف و لطیفه‌های زبان ما را دریابند. ما نعمت بزرگی داریم که از آن غافلیم و آن اینکه زبان ما فارسی است. ولی از این نعمت، چنان‌که شاید و باید، بهره‌مند نمی‌شویم؛ شاهنامه نمی‌خوانیم، منطق‌الطیر نمی‌خوانیم، حدیقه نمی‌خوانیم. این‌ها نه تنها از نظر زبانی و هنری، بلکه از نظر معارف، گنجینه‌های پرمایه‌ای هستند که در ادبیات جهانی اصلا نظیرشان نیست. ما یگانه چیزی که داریم و دیگران ندارند، همین ادب فارسی است. بنابراین، ما باید خودمان این ششم را با مطالعه تقویت کنیم. من نمی‌گویم که فرضا شما تاریخ بی‌هقی بخوانید و مثل تاریخ بی‌هقی صحبت کنید تا ناصر خسرو بخوانید و مثل ناصر خسرو صحبت کنید یا چیز بنویسید، نه، ولی وقتی تتبع کنید در آثار هنری ما، ذوق شما پرورش پیدا می‌کند. همان‌طور که یک نقاش مدرنیست، مثلا **پیکاسو**، همه‌ی آثار نقاشی گذشتگان را مطالعه و سرانجام سبک خودش را انتخاب کرده، ما هم باید طعم و ذوق آثار را بچشیم و بعد زبان خودمان را پیدا کنیم.

استاد احمد سمیعی [گیلانی]